

مناقشة بعض الأقوال في المعجزة: بحتى پیرامون برخی از سخنان در مورد معجزه

قال الحلبي:
علامه حلّي می گوید:

«الثالث: الإمام يجب أن يكون منصوباً عليه لأن العصمة من الأمور الباطنة التي لا يعلمها إلا الله تعالى فلا بد من نص من يعلم عصمته عليه أو ظهور معجزة على يده تدل على صدقه» ([319]).

(سوم: امام باید دارای نص باشد؛ به این خاطر که عصمت جزو مسائل باطنی است که فقط خداوند متعال آن را می داند. پس باید فردی که عصمت او را می داند، در مورد او نص داشته باشد، یا معجزه‌ای در دستان او آشکار شود که دلیل بر راستگویی او باشد). ([320])

قال المقداد السيوري وهو يعلق على قول الحلبي:
مقداد سیوری در حاشیه بر سخن حلّي می گوید:

«أقول: هذه إشارة إلى طريق تعيين الإمام، وقد حصل الإجماع على أن التنصيب من الله ورسوله وإمام سابق سبب مستقل في تعيين الإمام (عليه السلام)، وإنما الخلاف في أنه هل يحصل تعيينه بسبب غير النص أم لا، فمنع أصحابنا الإمامة من ذلك مطلقاً وقالوا لا طريق إلا النص، لأننا قد بينا أن العصمة شرط في الإمامة، والعصمة أمر خفي لا اطلاع عليه لأحد إلا الله فلا يحصل حينئذ العلم بها، في أي شخص هي، إلا بإعلام عالم الغيب وذلك يحصل بأمرين: أحدهما: إعلامه بمعصوم كالنبي (صلى الله عليه وآله) فيخبرنا بعصمة الإمام (عليه السلام) وتعيينه. وثانيهما: إظهار المعجزة على يده الدالة على صدقه في ادعائه الإمامة» ([321]).

(می‌گوییم: این اشاره به راه تعیین امام دارد و اجماع وجود دارد که نص از سوی خداوند و رسولش و امام پیشین، راه مستقلى در تعیین امام (ع) است. و اختلاف است که آیا تعیین او از راهی به غیر از نص انجام می‌شود یا خیر. اصحاب امامیه، مطلقاً از این موضوع منع نموده‌اند و می‌گویند: هیچ راهی به جز نص نیست؛ به این خاطر که ما بیان کردیم که عصمت، شرط در امامت است. و عصمت مسئله‌ای پنهانی است که هیچ فردی جز خداوند از آن آگاهی ندارد. در نتیجه در هر شخصی که باشد، به آن آگاهی پیدا نمی‌شود، مگر این که دانای غیب اعلام کند؛ و آن از دو راه به دست می‌آید: اول: اعلام آن توسط معصوم، مانند پیامبر (ص) که ما را از عصمت امام (ع) آگاه کند و ایشان را تعیین نماید. دوم: آشکار شدن معجزه به دست او که دال بر راستگویی وی در ادعای امامت دارد). [322]

بَيِّنَتْ فِيمَا تَقْدُمُ أَنَّ النَّصَّ مِنَ الْحُجَّةِ السَّابِقِ الْمُبَاشَرِ أَوْ غَيْرِ الْمُبَاشَرِ؛ هُوَ الدَّلِيلُ لِتَشْخِصِ خَلِيفَةِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ. أَمَّا الْمَعْجَزَةُ فَمَوْئِدٌ، وَأَمَّا كَلَامُ الْحَلِيِّ وَالسِّيُورِيِّ فِي الْمَعْجَزَةِ هُنَا فَلَيْسَ لَهُ وَجْهٌ إِلَّا إِنْ كَانَ مَبْنِيًّا عَلَى أَنَّ الْمَعْجَزَةَ عِنْدَ الْإِتْيَانِ بِهَا تَأْتِي ظَاهِرَةً بِشَكْلِ لَا لِبَسٍ فِيهِ، عَلَى أَنَّهَا مَعْجَزَةٌ لِمَنْ يُوَاجِهُونَ بِهَا، وَهَذَا أَمْرٌ غَيْرٌ مَوْجُودٌ فِي أَرْضِ الْوَأَقِعِ بِالنِّسْبَةِ لِلْمَعْجَزِ الَّذِي يَقْبَلُ إِيمَانَ مَنْ يُؤْمِنُ عِنْدَمَا تَظْهَرُ أَمَامَهُ، حَيْثُ إِنَّهَا تَكُونُ مُشْتَبِهَةً وَفِيهَا لِبَسٌ لِكِي لَا تَلْغِي مَسَاحَةَ الْغَيْبِ مِنَ الْإِيمَانِ، (وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ) [الأنعام: 9]. إذن، لا يمكن في الواقع تطبيق القاعدة العقلية المتقدمة إلا على المعجزة القاهرة عندما تظهر للناس؛ لأنها لا تبقي مساحة للبس والشبهة، وهذه ليست موضوع البحث كما تقدم، فهي أصلاً ليست موضوعاً للإيمان، ولا يقبل إيمان من يؤمن بها، كما تبين سابقاً عند مناقشة هذا الأمر عقلاً ونقلًا.

در مطالب پیشین بیان نمودم که نص از سوی حجت پیشین، مستقیم یا غیرمستقیم، دلیل تشخیص خلیفه‌ی خداوند در زمین است. اما معجزه، تأییدکننده است. اما سخن حلی و سیوری در مورد معجزه فاقد دلیل است؛ مگر

این که بنا بر این باشد که وقتی معجزه می‌آید، آشکار باشد و به صورتی باشد که شبهه‌ای در آن نباشد و هدف این معجزه افرادی است که با آن مواجه می‌شوند؛ و این موضوعی است که در واقعیت، در معجزاتی که هنگام آشکار شدن برای فردی که ایمانش با معجزه پذیرفته شده است، وجود ندارد؛ به این خاطر که باید در معجزه شبهه باشد، تا محدوده‌ی ایمان به غیب را از بین نبرد. «و اگر او را فرشته‌های قرار می‌دادیم، حتماً وی را [به صورت] مردی در می‌آوردیم و امر را همچنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم» ([323]). بنابراین در واقع نمی‌توان قاعده‌ی عقلی پیشین را به جز بر معجزه‌ی قاهر هنگامی که برای مردم آشکار می‌شود تطبیق داد به این خاطر که جایی برای اشتباه و شبهه باقی نمی‌گذارد و همان‌طور که گفتیم، موضوع بحث، این نیست. ضمناً همان‌گونه که از راه عقلی و نقلی گفتیم، هدف از این نوع معجزه، ایمان نیست و ایمان فردی که با آن ایمان بیاورد، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد.

فالحقيقة إنّ المشكل الذي واجهه هؤلاء الفقهاء وجعلهم يقعون في هذا الخطأ؛ هو أنهم لم يتمكنوا من التمييز بين المعجزة القاهرة التي لا يقبل إيمان من يؤمن بسببها، كما حصل مع فرعون عندما فلق الله البحر لموسى (عليه السلام)، وغير القاهرة التي يقبل إيمان من يؤمن بسببها، كما حصل مع السحرة عندما تحولت عصا موسى (عليه السلام) إلى أفعى والتهمت عصيهم التي كان يراها الناس أفاعي تسعى، فهذه الأخيرة والتي هي موضوع البحث مشتبهة وفيها لبس، وهي لمن واجهها ليست معجزة ظاهرة مئة بالمئة.

حقیقت این است که مشکلی که این فقهاء با آن روبه‌رو شدند و باعث شد تا در این اشتباه بیفتند، این است که آنان نمی‌توانند بین معجزه‌ی قاهر، که اگر فردی به خاطر آن ایمان بیاورد، ایمانش پذیرفته نیست، چنان‌که توسط موسی (ع) هنگام شکافتن دریا برای فرعون روی داد، با معجزه‌ی غیرقاهر که اگر فردی با

آن ایمان بیاورد، ایمانش پذیرفته است، تمییز دهند؛ همان‌طور که برای ساحران هنگام تبدیل عصای موسی (ع) به مار اتفاق افتاد و آن مار عصاهای آنان را که مردم آن را به صورت مار خزنده می‌دیدند، بلعید. معجزه در این مثال مشتبه است و در آن پوشش وجود دارد و این برای افرادی که با آن روبه‌رو می‌شوند، معجزه‌ی صددرصد آشکار نیست.

[319]. الباب الحادي عشر - العلامة الحلي.

[320]. الباب حادی عشر، علامه حلّی.

[321]. تعليق على الباب الحادي عشر - المقداد السيوري: ص 100 - 101.

[322]. تعليق على الباب حادی عشر، مقداد سیوری، صص ۱۰۰ و ۱۰۱.

[323]. قرآن کریم، سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹.